

زندان پلچرخي در ششم جدی

سه ماه و چند روز از حکومت صد روزه "حفیظ الله امین" میگذشت، زندان پل چرخي تا خرخره پُر بود و زندانیان در آن وحشتکده نمی دانستند که تا فردا شب زنده خواهند بود و یا خیر؟ گرچه شرایط نسبت به زمان "ترکی" در ظاهر فرق کرده بود

اولین بار در زمان "امین" و یا هم آخرین بار در دوره "ترکی امین" بازرسان گماشته شده به عنوان "بازرسی از احوال زندانیان" به سرکرده گی "عزیز اکسا" (خواهر زاده اسدالله سروری) "عبیدالله تلاش" و "یوسف معین وزارت داخله" به زندان پلچرخي رسیدند، آنها در ضمن جستجو "سی و یک" نفر را نام نوشتند و برای آنها گفتند که در آینده با شما در باره زندان و زندانیان مشورت صورت خواهد گرفت، مگر هفته بعد همان لست نشانی شده به زندان مواصلت کرده و همه کسانی که نامشان در آن درج بود به غیر از یکنفر (حسن خان جنرال قوای هوایی) همه از زندان خارج و سر به نیست گردیدند. در آن جمله کسانی را که من به یاد دارم عبارت بودند از، جنرال صفر نورستانی، واحد بشر دوست (پنجشیری) از نوآباد ده افغانان، دگر جنرال عیسی خان، جمیل نورستانی مدیر سینما.... و برادر صفر خان که اسمش را فراموش کرده ام.

"جکتورن شایسته" سومین قوماندان زندان پلچرخي (1) که در میان ظاهر سازی انقلابی و جانی بودن ذاتی اش در تقلا بود، میخواست خود را عاقل تر و با انطباق تر از دو قوماندان سلفش وانمود کند.

گفته اند وقتی "فاسم و ببرک" دو محافظ "و یا" بادی گارد "های" نور محمد ترکی "را به "پولیگون پلچرخي" آوردند، او صدا زده بود که: کشتن آنها وظیفه هیچکس نمی باشد جز خودش، و آنگاه با تفنگچه کمری خود آنها را به هلاکت رسانیده بود. شایسته بعد از انتصاب شد نش به حیث قوماندان در زندان پلچرخي تقریباً روزانه از راه "بلندگوی" که در صحن حویلی زندان نصب شده بود، خطابه ها و اعلامیه های غرا و انقلابی صادر مینمود و با استدلال و صحبت هایش ضمیمه خنده محافل شبانه زندانیان را خلاف آنکه گفته بودند "به شب نشینی زندانیان برم حسرت که نقل مجلس شان دانه های زنجیر است" نقل مجلس زندانیان صحبت های این آقا بود. مهیا میساخت.

بطور مثال در یکی از اعلامیه ها و یا هم خطابه هایش گفت: " بعد از تلاشی دیده شده یکتعداد از خائنین و وطنفروشان وسایل ناریه و جاریه از قبیل قلم پینسل و آبگرمی را نزد خویش نگهداشته اند که حکومت خلقی با آنها انقلابی بر خورد خواهد کرد "

و یا هم روزی بعد از دیدن تعدادی از زندانیان که در اوقات به اصطلاح تفریح و رفع ضرورت با بلند کردن سنگی و حرکت دادن دست و پا "ورزش" میکردند گفت: " یک تعداد از خائنین و وطنفروشها با پرورش بدن خود میخواهند حکومت خلقی را سقوط دهند ، مگر ما آنها را چنان ضعیف خواهیم ساخت که دوستانشان بحال آنها گریه کنند." با همه ظاهر سازی ها و چهره بدل کردن ها با سر دادن شعار های "مصهونیت و قانونیت....." در زمان امین ، حال و احوال زندان و زندانیان همانگونه بود که در زمان "ترکی"..... بصلاحت "گل آغای" دلگی مشر و معاونش "کشمیر خان" به همان اندازه بود که در زمان قوماندانی "سید عبدالله" یعنی بالاتر از قاضی القضاات و قوماندان ژاندارم و پلیس

بلی ! زندان پلچرخی با چنین اوضاع و احوال منتظر فرود آمدن برف بود که برای اولین بار در تاریخ سر زمین مان، نه تنها آن چار دیواری وحشت آفرین، بلکه کابلستان و ملحقاتش (افغانستان) شاهد رسیدن و فرود آمدن عساکر روس از زمین و آسمانش گردید .

دو سه روز مانده به ششم جدی کاروان طیارات غول پیکر روسها خواب و راحت را از چشمان همه دزدیده بود ، زندانیان پلچرخی از شنیدن این آواز کریح و دوامدار و همچنان از دیدن این کاروان همرنگ و بد قیافه ، آینده اسارتباری را به یکدیگر گوشزد میکردند ، تنها گروه و کسانی با دیدن این قطار هوایی بر قیافه و چهره هایشان اظهار رضایت دیده میشد اعضای حزب دیموکراتیک خلق شاخه "پرچم" بود و بس .. آن بخاطر اینکه ، تقریباً یک هفته قبل "توفیق" اتشه نظامی افغانستان در شوروی همراه چند نفر به زندان آمده و بگمان اغلب خبر ورود عساکر شوروی واحراز قدرت بعد از "امین" رابه آنها گوشزد کرده بود (2). چی بعد از دیدار " توفیق با "افضل لودین" چند ساعت بعد جلسه پرچمی های که با این جانب در یک سلول زندانی بودند ، تحت ریاست "افضل لودین" صورت گرفت و بعد از ختم جلسه "کریم سرخه" یکی از پرچمی های شامل در آن حلقه وقتی از جا برخاست ، با کمال وقاحت گفت " ایتو روزی باشه که روسهای سرخ ، سرخ با کلشینکوف های نو، نو داخل محبس گردند" که این سخنان او با عکس العمل شدید "سید باقر راسخ" صاحب منصب قوای هوایی که از یکاؤلنگ بامیان بود مواجه گردید . قابل یادمانی است که قبل از آمدن "توفیق" به زندان مورال و روحیه "پرچمی" ها به حد نازلترین آن سقوط کرده بود .

روز پنجشنبه 5 جدی سال 1358 هجری ساعت هشت یا نه صبح بود که قوماندان محبس "شایسته" از راه بلند گو اعلان نمود که " تمام زندانیان به صحن حویلی جمع شوند که رهبر سپیده دم انقلاب میخواهد برایشان بیانیه شانرا ایراد نماید " شاید کلمات عین آن اعلامیه نباشد امامعنی آن همین بود .

این امریه و یا هم احضاریه برای همه زندانیان غیر عادی و غیر مترقبه شمرده میشد : و سوالات که رهبر انقلاب برای زندانیان چی میخواهد بگوید؟! این بلند گو که با دستگاه رادیو افغانستان وصل نیست ، آیا رهبر (ادخا) خود به زندان آمده و یا میاید؟ و سوالات نارام کننده دیگر .. چه از چند روز

قبل ، آوازه ای در بین زندانیان بخش گردید بود که " امین " در نظر دارد ، همه زندانیان سیاسی را یکبارگی سر به نیست کند.

خلاصه همه با کنجکاو و دلهره به پای " بلندگو " جمع شدند . لحظه ها به کندی میگذشت " شایسته " قوماندان محبس بعد از هر پانزده دقیقه و یا نیم ساعت اعلان میداشت که " رهبر سپیده دم .. چند لحظه بعد صحبت های خود را آغاز میدارد " لحظه ها بیشتر به سستی و آهستگی میلان میکردند و افکار پراکنده و پریشان بر دل و دماغمان گرانتر و سنگینتر میشد ، یکساعت ، دو ساعت ، ... خلاصه بعد از دو سه ساعت انتظار توهم با پرسش ها ناخوش " شایسته " اعلان نمود که " نسبت مصروفیت های زیاد ، رهبر نتوانست بیانیه خویش را ایراد نماید، لهذا شما میتوانید به سلول هایتان بر گردید " با وصف رخصت شدن هجوم سوالات گوناگون از سر و دماغمان

گم شدنی نبود که نبود ، روز آهسته و نا آرام به پایان میرسید و شب درد اندود ، زندان پلچرخ را با دیوار های کانکریتی آن در میان نفس های سردش میفشرد.

بستره های خواب زندانیان مانند اولین روز ورود شان به زندان ، همانگونه هفته ها و ماهها .. در اتاقهای یک نفره و چند نفره متحدالشکل در هر سه منزل زندان بروی زمین " سمت شده " هموار بود ، دروازه های میله آهنی اتاقها و در های ورودی متصل به حویلی همه قفل شده بود طبق معمول ، مانند روز ها و شب های دیگر ..

ساعت هشت یا نو شب " بیست و هفتم دسمبر 1979 " بود که صدای آتش مرمی در نزدیکی زندان همه را بخود متوجه ساخت ، تا چشم بر هم زدن صدای وحشتناک آتش مرمی چند، چندان شد ، تو گویی از در و دیوار زندان بارش مرمی و آتش آغازیده است و صدای دلخراش آن قلب و سینه را میفشرد ، در همین لحظات موضوع کشتار دسته جمعی بیشتر در منطق ذهن مشوش زندانیان غلبه کرده بود .

کسانیکه بیشتر مذهبی بودن خود را خم، خم به تشناب ها جهت گرفتن وضوح میرسانیدند ، تا پاکیزه تر به پشواز مرگ آماده شده باشند .

در اطاق که ما در آن زندانی بودیم ، تنها " فضل لودین " همان کسیکه چند روز قبل با " توفیق " صحبت خصوصی داشت، نزدیک دروازه و یا هم پنجره استاده بود ، دیگران هیچکسی به شمول دلیر ترین ها جرات نمی کردند که چنین بیباک نزدیک دوازه اطاق گردند ، چه هر لحظه تصور میشد که آدمکشانی از پشت پنجره بروی ساکنان سلول آتشباری را جهت از بین بردن آنها بیاغازد .. و یا هم مرمی ای بعد از اصابت به دیوار کانکریتی کمانه کرده و از راه دوازه میله ای به داخل اطاق گردد ... (3)

خلاصه دقیقاً یادم نیست که یکساعت و یا بیشتر و کمتر همین آتشباری بلاوقفه و دوامدار به سر و روی زندان پلچرخ ایامه داشت و زندانیان هم قراریکه گفته آمد در حالیکه هیچ راه بیرون شدن از سلول ها برایشان میسر نبود ، در میان افکار آنچنانی و آن اوضاع و احوال خود را به خداوند سپرده و منتظر لحظات نا معلوم و سرنوشت نا معلومتر بودند .

در چنین حال و احوال با فرو کش کردن اندکی غریو آتش، صداییکه از دهلیز به زبان روسی بگوش رسید "توریشی" .. رفقا.....بود.

همزمان بعد از شنیدن این صدا به زبان روسی ، پرچمیهای زندانی با سر دادن "هورا" فضای زندان را دگر گونه ساختند و این "هورا" گفتن ها دیگر صدای غریو مرمی را کر ساخت ، شاید آتش و غریو مرمی دوام داشت اما شنیده نمی شد ، به غیر از آواز "پرچمیان" که مصروف "هورا" کشیدن بودند.

دیگران شوکه شده و یک حالت اغما و نا باوری همه جا را فرا گرفته بود ، زندانیان دیگر تازه درک میکردند که بر وطن شان چی گذشته و چی سرنوشتی بر تاریخ شان رقم خورده است ، لهذا یک حالت خشم توهم با شکستگی به اکثریت زندانیان دست داده بود.

تا این لحظه تمامی نگهبانان زندان گم و نیست شده بودند یا خود را پنهان کرده بودند .

خلص اینکه در چند لحظه همه چیز تغییر کرد ، انسانها ، هم در بیرون سلول ها و هم در داخل سلول ها .. تا یک هفته قبل "تورن رشاد" که همکوچه هایش در "چنداول" کابل او را " علی آغا" صدا میزدند.... برای همسلولی های ضد روسش گفته بود که من "انتهی سویتست" شده ام یعنی ضد روس میباشم ، اما بعد از آن لحظه که صدای آن روسی را شنید و دریافت که عساکر روسی داخل افغانستان شده اند ، در طول آنشب آنقدر " هورا " گفت و اشعار ی به ستایش "پرچمی " ها زمزمه کرد که ، فردای آنروز تو گویی " سرمه قورت کرده است ، که آوازش نمی براید (احمد رشاد بعد از رهایی به حیث ریس امور سیاسی دستگاه جاسوسی اردو "خاد نظامی" احراز مقام نمود) خلاصه اینکه همه چیز دیگر گونه شد ، چهره ها تغییر کردند تعداد از چهره ها شگفته شدند و تعدادی زیادی مغموم و پژمرده ..

عسکر محافظ رادیوی ترانزستورش را برای زندانیان عرضه داشت و همه به دقت به امواج رادیو گوش داده بودند و معلوم شد که حکومت " حفیظ الله امین" سقوط داده شده و

" ببرک کارمل" بجای او نصب شده است .

در این شب خواب بر چشم هیچکسی راه نیافت ، همه زندانیان به حلقه های دو نفره ، سه نفره و زیادتر با هم گفتگو داشتند ، همانگونه که گفته آمد ، چنانکه چهره ها متفاوت شده بود ، صحبت ها نیز از هم فرق داشت .

شب با صحبت ها و گوش دادن به رادیو به طرف صبح گام بر میداشت و روشنی دلگیر و غم انگیز سحر گاهان ماه جدی کابل ، توهم با چهره های بیگانه و متجاوز روسها به سر و روی "شیر دروازه و آسمایی" سنگینی میکرد ، گر چه زندانیان پلچرخى به درون سلولهای کانکریتی خویش این چهره ها را نمی توانستند با چشمان خویش ببینند ، اما حس میکردند.

دروازه های سلول ها همچنان قفل بود ، زندان بانها همانگونه که گفته آمد گم شده بودند ، یگان محافظ که شاید از ترس روسها به حویلی هم ره نداشت در دهلیز قدم میزد ، نظم و نسق زندان بر هم خورده بود ، دگر کسی نبود که دوازه سلول را برای رفع ضرورت در زمان معین باز کند و یا زندانی را که مشکل داشته باشد اجازه رفتن به مستراح دهد ، چنین وضع برای تعدادی از زندانیان طاقت فرسا شده بود ..

بعد دو سه ساعت تاخیر از زمان معمول درب سلول با شرنگ و شرنگ قفل ها باز شد و زندانیان بعد از طی دهلیز های پیچ در پیچ به حویلی رسیدن :

..... برای اولین بار.. بلی برای اولین بار بود که چشمان نا باور شان به عساکر روس می افتاد که به دو صف مقابل هم استاده بودند و برای زندانیان با این دوقطار رهروی بوجود آورده و دهلیزی کشیده بودند تا مستراح..

بلی ! سر انجام همان آرزوی "کریم سرخه " به حقیقت پیوست (4) که گفته بود " ایتو روزی باشه که روسهای سرخ ، سرخ با کلشینکوف های نو، نو داخل محبس گردند " و چنین هم شد ، عساکر روسی نه تنها داخل زندان پلچرخی ، بلکه داخل افغانستان شدند

همانطوریکه گفته آمد بعد از این لحظات همه چیز دیگر گونه شد ، تعداد زیاد انسانها آنا تغیر کردند ، چنانکه "رشاد"خلاف گفتار چند روز قبلش مبنی بر ضد روس بودنش، انقدر هورا کشید و شعر خواند که فردا صدایش به مشکل شنیده میشد ، همانگونه گفتند و ما شنیدیم که: وقتی "اناهیتا راتب زاد" فردای آنشب موتری را برای برادرش "جواد " (خدا کند اسمش را فراموش نکرده باشم) به زندان فرستاد تا او را تا او را به منزل برساند، برادرش گفته بود که من آرزو ندارم بدست روسها از زندان رها شوم ، و از بیرون شدن زندان ابا ورزیده بود ، همچنان میگفتند که "خلیل زمر" یکی از پیش کسوتان این حزب نیز از خارج شدن زندان بدست روسها کراهت خود را اظهار داشته و گفته بود که ما آرزومند آمدن چنین روزی نبودیم .

خوب بیاد دارم که "گل محمد" پنجشیری یکی از اعضای سابق "ادخا" که بعداً با گروه ظاهر بدخشی همکاری داشت وقتی یکی از دوستانش بشکل مزاح برایش گفت که چند روز بعد حد اقل در جایی رئیس خواهی شد، او در حالیکه سخت بر افروخته شده بود، جواب داد : هنوز آنقدر شرف و ناموس نزد ما قدسیتش را از دست نداده ، که هست و بود خویش را به دست خارجی تحمل کنیم (5). اما بر خلاف ، یکی از روسای پوهنتون کابل که گفته میشد اندیشه ای ضد روسی نیز دارد ، بعد از همان لحضات فوری ریش خود را اصلاح نموده ، با چهره بشاش خود را بروی بلند پایگان پرچمی میزد و بدون مقدمه میگفت : هیچ امکان نداشت که امین را قدرتی به غیر از ارتش آزادیبخش شوروی از اریکه قدرت بر افگند وقتی یکی از دوستانش گفت: داکتر صاحب شما آمدن روسها به افغانستان را تایید میدارید؟ جواب داد آقای .. حکومتی که فرزندان خود را برای آزادی ما به قربانگاه میفرستد آیا مورد تایید مان نباشد ؟ و این سخنان را طوری ادا میکرد که ، پرچمی ها آنرا بشنوند . همچنان یکی از نشریه داران که قبلاً در زمان داود خان علاقه دار و ولسوال شده بود ، فردای آنشب بر دیوار اطاق تک نفره اش نوشت: اینجانب... به همت و بازوی ارتش آزادیبخش شوروی بتاريخ هشتم جدی 1358 از زندان آزاد شدم (6).

و بدیگونه بعد از ششم جدی در زندان پلچرخى ، چهره ها تغير کردند و ماهیت اصلی و ذاتی انسانها خلاف ظاهر آنها آشکار گردید .
همانگونه که احساسات درونی انسانها با بیرون شدن آشکار شد ، همانگونه ملت و مردم ما به دو خط از هم متفاوت تقسیم گردیدند .

پایان بخش اول.....

کانادا 27 دسمبر 2010

(1) جکتورن شایسته سومین قوماندان محبس پلچرخى بعد از سید عبدالله و رسول قندهاری در زمان حکومت خلقی ها بود .

(2) جکتورن "توفیق" از جمله پرچمی های بود که قبل از کودتاه در فرقه هشت وظیفه داشت و در زندگی شخصی مالک رستوران "ماکسیم" در شهر نو بود که ، توسط اعضای فامیلش اداره میشد، موصوف بعد از کودتا به حیث ائشه نظامی به مسکو وظیفه گرفت، او یکی دو هفته قبل از ششم جدی یه زندان پلچرخى آمده و در اطاق که ما زندانی بودیم با "افضل لودین" ملاقات نمود و بعد از آن ملاقات پرچمی ها مورال از دست رفته خود را بازیافتند "افضل لودین" بعد از رهایی او لا قوماندان کماندو و بعدا

(3) زندانیان فردای آنشب متوجه در و دیوار بلاک شدند که هیچ نشانه ای از اصابت مرمی در آنها قابل رویت نیست ، بعدا دانسته شد که مرمی های شلیک شده دیشب همه تکنیکی بوده که بخاطر ضعیف ساختن مورال زندانیان بکار گرفته شده بود (شاید افضل مذکور توسط توفیق از آن آگاه بوده است)

(4) "کریم سرخه" که خدا کند اسمش را فراموش نکرده باشم ، قیافه موصوف بیشتر به روسها شباهت داشت تا افغانها ، او قبل از کودتاه ثور در فرقه نهرین ایفای وظیفه میکرد و دوستان پرچمی اش او را " پلنگ " انقلاب میخواندند ، موصوف شخص لچک مزاج ، سبکسر و لاوبالی بود ، او در میان رفقای پرچمی اش ادا و اطوار دلیری میکرد اما.....

(5) گل محمد پنجشیری برآستی بعد از تجاوز شوروی به حیث "ریس تخم های اصلاح شده ای وزارت زراعت" مقرر شده ، بعد از کوتاه مدتی به جبه ای پنجشیر اعزام و در آنجا کشته شد ، گفته شده که فرستادن و کشتن او کار دستگاه "خاد" بوده است ، ورنه ریسی را چنین آسان در جبهه نمی فرستادند .

(6) موصوف نشریه خود را اولاً در پاکستان و بعداً در اروپا به طرفداری ظاهرشاه نشر میکرد و با آمدن طالبان تغییر جهت داده و به طرفداری طالبان آنرا به داخل افغانستان نشر می نماید.